



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه: ۳۰

تاریخ: ۱۳۹۹/۱۰/۲۴

درس: فقه بورس و اوراق بهادار

موضوع: تأمین نقدینگی (قرارداد ریپو)

استاد: علی عندلیبی حفظه الله

تأمین نقدینگی (قرارداد ریپو)

بحث در راه‌کارهایی بود که برای تأمین نقدینگی وجود دارد که سه راه‌کار از جهت شرعی بررسی شد.

راه‌کار چهارم

یکی از معاملاتی که در فقه مطرح است «بیع الخيار» یا همان «بیع الشرط» می‌باشد که به این صورت واقع می‌شود که: شخصی کالایی را می‌فروشد و در ضمن معامله شرط می‌کند که مثلاً اگر تا فلان زمان (یا سر فلان زمان مشخص)، پول این کالا را پس‌آوردم، کالا را به من بازگردانید.

از همین معامله برای تأمین نقدینگی استفاده می‌شود به این صورت که شخصی که به پول نقد نیاز دارد، کارخانه یا مغازه خود را نقداً به قیمت ۱۰۰ میلیارد می‌فروشد و پول را می‌گیرد و شرط می‌کند که اگر سر سال جدید، پول شما را پس‌آوردم، کارخانه یا مغازه را به او پس بدهد، که فقها می‌فرمایند که این معامله اشکالی ندارد و صحیح است و برای این‌که خریدار نیز ترغیب به این کار شود و سود به دست بیاورد، دو راه وجود دارد که در واقع دو صورت برای این راه کار به دست می‌آید:

صورت اول: در این مدت (مثلاً یکساله) کالا در اختیار خریدار قرار می‌گیرد تا از آن استفاده کند: البته در واقعیت محقق در خارج، معمولاً از این صورت استفاده نمی‌شود ولی از این صورت می‌توان در مشروعیت اجاره خانه‌هایی که رهن کامل می‌شوند، استفاده کرد، یعنی به جای رهن کامل (که در واقع قرض الحسنه می‌باشد) این‌گونه معامله کنند که آن خانه را بخرد (به همان قیمت که می‌خواست به عنوان قرض - رهن - پرداخت نماید) و شرط نماید که اگر یک سال دیگر پول را پس‌آورد، خانه را به او بازگرداند فلذا بعد از یک سال، صاحب خانه قبلی همان مقدار پول را تحویل می‌دهد و خانه را پس می‌گیرد، بدون این‌که مبتلا به اجاره و یا ربا شده باشند. بنابراین برای فرار از ربا در بحث رهن کامل یا رهن و اجاره، یکی از بهترین راه‌ها همین کار است.

صورت دوم: کالا را می‌فروشد و شرط می‌کند که بعد از این‌که پول را در یک سال دیگر، پس‌آوردم، کالا را به او پس بدهد و همچنین شرط می‌کند که در این مدت (مثلاً یکساله) کالا را به او (فروشنده اول) اجاره بدهد تا ماهیانه اجاره آن را بدهم. (می‌فروشد به صورت بیع الخيار و شرط اجاره) و یا این‌که شرط اجاره هم نمی‌کنند بلکه شرط می‌کنند که در این یک سال منافع خانه متعلق به فروشنده باشد و خریدار در این مدت مسلوب المنفعة باشد.

أدله مشروعیت راه‌کار چهارم

نوع فقها در مورد مشروعیت این راه کار، حکم به صحت داده‌اند. ادله‌ای که در این مقام برای حکم به صحت وجود دارند، عبارتند از:



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه: ۳۰

تاریخ: ۱۳۹۹/۱۰/۲۴

درس: فقه بورس و اوراق بهادار

موضوع: تأمین نقدینگی (قرارداد ریپو)

استاد: علی عندلیبی حفظه الله

دلیل اول: تمسک به عموماًت

دلیل اول برای حکم به صحت این نحوه از معامله، تمسک به اطلاقات و عموماًت معاملات می‌باشد، زیرا که بیع انجام شده است و در ضمن آن شرط شده است که یکسال دیگر که پول آن را پس می‌دهد، کالا را به خود او بازگرداند؛ البته در ادامه در مورد نحوه برگشت کالا بحث خواهیم کرد که آیا به معنای شرط فعل و حق فسخ می‌باشد یا به معنای شرط نتیجه و انفساخ بیع است. اطلاقات و عموماًت «وفوا بالعقود» و «احل الله البيع» و «المؤمنون عند شروطهم» شامل اصل بیع و شروط ضمن آن می‌گردد و مقتضای این اطلاقات و عموماًت، صحت این نوع معامله و این نوع قرارداد بازخريد است. لکن شبهاتی در صحت این بیع وجود دارد همچون این که اگر جعل خیار در طول مدت شده باشد، آیا مستلزم غرر می‌شود یا خیر؟ که این مباحث در ادامه مطرح می‌شود.

دلیل دوم: تمسک به أدله خاصه

روایات خاصه ای در مقام وجود دارد که برخی فقها برای حکم به صحت این نحوه از معامله، به آن‌ها استناد کرده اند:

روایت اول: سعید بن یسار

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجُبَّارِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ إِنَّا نَخَالِطُ أَتَاسًا مِنْ أَهْلِ السَّوَادِ وَ غَيْرِهِمْ فَنَبِيعُهُمْ وَ نَرَبِّحُ عَلَيْهِمْ لِلْعَشْرَةِ اثْنِي عَشَرَ وَ الْعَشْرَةَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ وَ نُؤَخِّرُ ذَلِكَ فِيمَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَ السَّنَةِ وَ نَحْوَهَا وَ يَكْتُوبُ لَنَا الرَّجُلُ عَلَى دَارِهِ أَوْ عَلَى أَرْضِهِ بِذَلِكَ الْمَالِ الَّذِي فِيهِ الْفَضْلُ الَّذِي أَخَذَ مِنَّا شِرَاءً قَدْ بَاعَ وَ قَبَضَ الثَّمَنَ مِنْهُ فَعَدُّهُ إِنْ هُوَ جَاءَ بِالْمَالِ إِلَى وَقْتِ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ أَنْ نُرَدَّ عَلَيْهِ الشِّرَاءَ فَإِنْ جَاءَ الْوَقْتُ وَ لَمْ يَأْتِنَا بِالذَّرَاهِمِ فَهُوَ لَنَا فَمَا تَرَى فِي الشِّرَاءِ فَقَالَ أَرَى أَنَّهُ لَكَ إِنْ لَمْ يَفْعَلْ وَ إِنْ جَاءَ بِالْمَالِ لِلْوَقْتِ فَرُدَّ عَلَيْهِ.

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ مِثْلَهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ وَ عَثْمَانَ بْنِ عَيْسَى جَمِيعاً عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ نَحْوَهُ.^۱

بررسی دلالی

مقصود از اهل سواد، مناطق کوهستانی اطراف ایران و عراق مثل کرمانشاه و... می‌باشد.

راوی می‌گوید که ما با اهل سواد و غیر آن‌ها رفت و آمد و معامله داریم و کالایی که قیمتش ۱۰ تومان می‌باشد، ۱۲ یا ۱۳ تومان می‌فروشیم و سود می‌بریم و از آن جایی که پول نقد ندارند، بعد از این که مبيع را به آن‌ها فروختیم، یک سال به آن‌ها مهلت می‌دهیم به این صورت که خریدار برای ما چنین می‌نویسد که خانه یا زمین خود را به شما فروختم و آن بدهی را به عنوان ثمن این

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۱۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



جلسه: ۳۰

تاریخ: ۱۳۹۹/۱۰/۲۴

درس: فقه بورس و اوراق بهادار

موضوع: تأمین نقدینگی (قرارداد ریپو)

استاد: علی عندلیبی حفظه الله

خانه یا زمین قرار می‌دهیم که نتیجه این می‌شود که ثمن را نیز قبض کرده است، سپس اگر در مدتی که به او مهلت داده شده است، ثمن کالایی که به او فروخته شده است، را تحویل به ما بدهد، آن خانه یا زمین را به او باز می‌گردانیم. ولی اگر زمان تمام شد (مثلاً یکسال گذشت) و او پول و بدهی اش را پرداخت نکرد، آن زمین و خانه مال ما می‌شود. نظر شما در مورد این معامله (خریدن دوم) اشکالی دارد؟

امام علیه السلام می‌فرماید: اگر پول را نیاورد، خانه و زمین مال شما می‌شود ولی اگر مال را آورد، باید خانه و زمین را به او برگردانید.

ظاهر این روایت این است که معامله دوم، بیع است نه تضمین و رهن، زیرا که راوی در ابتدای می‌گوید که چنین می‌نویسد که «قَدْ بَاعَ وَ قَبِضَ الثَّمَنَ مِنْهُ» و در نهایت نیز از «شراء» سؤال کرده است، پس در واقع یک معامله رخ داده است، به این صورت که خانه را خریده است و پول آن را نیز پرداخت کرده است ولی گفته شده است که اگر پول آن را تا یکسال دیگر بیاورید، خانه را پس می‌دهیم و الا خانه در ملک من می‌ماند و امام علیه السلام فرمودند که چنین معامله ای اشکال ندارد. فلذا این روایت دلالت می‌کند که بیع الخیار یا بیع شرط، مشروع و صحیح است.

بررسی سندی

محمّدون ثلاثه (مرحوم کلینی، صدوق و شیخ طوسی) این روایت را از سعید بن یسار نقل کرده اند ولذا این روایت هم در کافی^۱ و هم در تهذیب^۲ و هم در فقیه^۳ این روایت ذکر شده است.

سند مرحوم کلینی:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجُبَّارِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ

سند مرحوم کلینی صحیح است:

أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ كَمَا هُوَ مَعَهُ مِنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ مِمَّنْ يَشْرِكُ فِيهِ وَثِقَةٌ وَ سَائِرُ رَوَاتِهِ نَزَاهَةٌ وَ ثِقَاتٌ مِمَّنْ يَشْرِكُ فِيهِ.

سند مرحوم شیخ:

۱. الكافي ۵- ۱۷۲- ۱۴.

۲. التهذيب ۷- ۲۲- ۹۵.

۳. الفقيه ۳- ۲۰۴- ۳۷۷۰.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه: ۳۰

تاریخ: ۱۳۹۹/۱۰/۲۴

درس: فقه بورس و اوراق بهادار

موضوع: تأمین نقدینگی (قرارداد ریپو)

استاد: علی عندلیبی حفظه الله

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ وَ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى جَمِيعاً عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ

طریق مرحوم شیخ به حسین به سعید در مشیخه و فهرست، قبلاً توضیح داده شده است و نتیجه گرفتیم که در فهرست قطعاً صحیح است و در مشیخه نیز علی التحقیق و نظر مختار ما، صحیح است. سایر روایت نیز همگی ثقه می‌باشند.

البته در مورد عثمان بن عیسی اختلاف وجود دارد ولی چون توثیق دارد و از واقفی بودن برگشته است فلذا علی التحقیق ثقه است، هر چند که اگر ثقه هم نباشد، مشکلی ایجاد نمی‌شود زیرا که ایشان و علی بن نعمان، هر دو از سعید بن یسار نقل کرده اند.

سند مرحوم صدوق:

رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ

سند مرحوم صدوق به سعید بن یسار عبارت است از:

و ما كان فيه عن سعيد بن يسار فقد روته عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصقار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البرنطي، عن المفضل، عن سعيد بن يسار العجلي الأعرج الحنط الكوفي^۱ مقصود از محمد بن الحسن، مرحوم ابن ولید «رضوان الله تعالى عليه» می‌باشد که از ثقات و اجلاء می‌باشد. محمد بن الحسن الصقار از ثقات و اجلاء می‌باشد و سایر روایات نیز از اجلاء و ثقات می‌باشد، لکن تنها «المفضل» محل کلام است، که با توجه به قرینه راوی و مروی عنه در این روایت مقصود «مفضل بن عمر الجعفی» است و ایشان بین فقها اختلافی است و برخی او را ثقه می‌دانند و برخی دیگر او را ثقه نمی‌دانند، همچنین در کتب رجالی نیز در مورد ایشان اختلاف می‌باشد و که به بررسی ایشان می‌پردازیم:

بررسی وثاقت «مفضل بن عمر الجعفی»

شیخ در رجالش، ایشان را در اصحاب امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) ذکر کرده است ولی توثیق و تضعیفی برای او ذکر نکرده است.^۲

مرحوم نجاشی در مورد ایشان این‌گونه فرموده است:

۱. من لا يحضره الفقيه؛ ج ۴؛ ص ۵۲۲.

۲. رجال الطوسي/أصحاب أبي عبد.../باب الميم/۳۰۷

مفضل بن عمر الجعفی الكوفي.

رجال الطوسي/أصحاب أبي الحسن.../باب الميم/۳۴۳

مفضل بن عمر لقي أبا عبد الله.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه: ۳۰

تاریخ: ۱۳۹۹/۱۰/۲۴

درس: فقه بورس و اوراق بهادار

موضوع: تأمین نقدینگی (قرارداد ریپو)

استاد: علی عندلیبی حفظه الله

«مفضل بن عمر أبو عبد الله و قيل أبو محمد الجعفي كوفي فاسد المذهب مضطرب الرواية لا يعبأ به. و قيل إنه كان خطابياً. و قد ذكرت له مصنفات لا يعول عليها»^۱.

هم مذهبش فاسد (غالی است) و مضطرب الروایت است ولذا به روایت او اعتنا نمی‌شود و برخی گفته اند که از اصحاب ابوالخطاب بوده است که در زمان امام باقر علیه السلام، جزو اصحاب امام بودند ولی منحرف شدند، و برای او کتاب های ذکر شده است ولی آن کتب قابل اعتماد نیستند.

که از این تعابیر فهمیده می‌شود که به نظر ایشان «مفضل بن عمر» ضعیف است.

و همچنین ابن غضائری در کتابی که به او منسوب است، چنین گفته است:

«المفضل بن عمر الجعفي أبو عبد الله ضعيف متهافت مرتفع القول خطابي. و قد زيد عليه شيء كثير و حمل الغلاة في حديثه حملا عظيما. و لا يجوز أن يكتب حديثه. و روى عن أبي عبد الله و أبي الحسن عليهما السلام»^۲.

بنابراین ایشان را ابن غضائری و نجاشی، تضعیف کرده اند.

که اگر در همین حدّ باشد، باید گفت که سند مرحوم صدوق به این روایت از اعتبار می‌افتد، لکن باید گفت که:

اولاً: کتاب ابن غضائری چون ثابت نیست که همان کتاب ابن غضائری باشد، تضعیف نوشته شده در آن، اعتباری ندارد.

ثانیاً: هر چند کتاب نجاشی معتبر است و تضعیف کرده است، لکن وجوه متعدد زیادی برای اثبات وثاقت «مفضل بن عمر» وجود دارد که برخی بسیار محکم هستند و با توجه آن وجوه دیگر، برای تضعیف نجاشی اعتباری باقی نمی‌ماند و در نهایت به اطمینان می‌رسیم که «مفضل بن عمر» شخصیت جلیل القدر و ثقه ای بوده است.

وجوه اثبات وثاقت مفضل بن عمر

وجه اول:

شیخ مفید در کتاب ارشاد در بحثی که روایاتی برای اثبات امامت موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل می‌کند، این طور فرموده است:

(فصل في النص عليه بالإمامة من أبيه ع)

فَمِمَّنْ رَوَى صَرِيحَ النَّصِّ بِالْإِمَامَةِ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ ع عَلَى ابْنِهِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ع مِنْ شُيُوخِ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ حَاصِبَتِهِ وَ بَطَانَتِهِ وَ ثِقَاتِهِ الْفُقَهَاءِ الصَّالِحِينَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ الْمُفْضَلُ بْنُ عُمَرَ الْجُعْفِيِّ وَ مُعَاذُ بْنُ كَثِيرٍ ...^۳

یعنی شیخ مفید می‌فرماید که ایشان جزو ثقات امام صادق علیه السلام بوده است (نه این که شیخ مفید بفرماید ایشان ثقه

۱. رجال النجاشي/باب الميم/ومن هذا.../۴۱۶.

۲. ابن الغضائري/الرجال لابن الغضائري/سهل بن أحمد.../۸۷.

۳. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد؛ ج ۲؛ ص ۲۱۶.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه: ۳۰

تاریخ: ۱۳۹۹/۱۰/۲۴

درس: فقه بورس و اوراق بهادار

موضوع: تأمین نقدینگی (قرارداد ریپو)

استاد: علی عندلیبی حفظه الله

هستند، بلکه فرموده است که ایشان از ثقات و خواص امام صادق علیه السلام می‌باشند) و محرم اسرار حضرت بوده اند و مشایخ اصحاب هستند و هم فقیه هستند و هم صالح هستند. و به عنوان نفر اول، مفضل بن عمر را ذکر کرده است. بنابراین طبق شهادت و نقل شیخ مفید، مفضل بن عمر از ثقات و خاصة و بطانة امام صادق علیه السلام می‌شود.

ممکن است کسی بگوید، حداکثر این است که این توثیق با تضعیف مرحوم نجاشی، معارضه می‌کنند و ساقط می‌شوند و در نهایت دلیلی برای اثبات وثاقت «مفضل بن عمر» باقی نمی‌ماند.

ولی در جواب می‌گوییم که به فرض که همین یک وجه را برای اثبات وثاقت ایشان داشتیم و این وجه سبب اطمینان شخصی به وثاقت نشود، در عین حال می‌گوییم که این توثیق بر تضعیف مرحوم نجاشی مقدم می‌باشد، زیرا که اولاً مطلب نجاشی، شهادت نمی‌باشد زیرا که ده‌ها سال با مفضل، فاصله زمانی دارد و شهادت از روی حس نمی‌باشد، ولذا اخبار از ضعف است نه شهادت به ضعف، و از این جهت حجت است که اخبار نجاشی از استادش می‌باشد و او نیز از استادش، تا به معاصر «مفضل» برسیم و آن معاصر که از شیوخ و اجلاء بوده است، او را تضعیف کرده است و همین بیان در مورد سخن شیخ مفید نیز مطرح است بنابراین این جا ما دو خبر داریم:

یک خبر از نجاشی در مورد ضعف مفضل و یک خبر شیخ مفید در مورد وثاقت (یعنی شیخ مفید نیز از طریق استادش و او نیز با واسطه استادش و همین طور تا از خود امام صادق علیه السلام شنیده اند که مفضل را محرم اسرار خودشان می‌دانسته‌اند و ثقه می‌دانسته‌اند، به ما رسیده است، ولی آن تضعیف در مقابل توثیق شیخ مفید ارزشی ندارد زیرا که شیخ مفید از جانب خود نگفته است که «مفضل بن عمر» ثقه است بلکه کأنّ که گفته است که امام صادق علیه السلام او را ثقه می‌دانند و وقتی معصوم شخصی را توثیق کرده باشد و غیر معصوم ولو عادل باشد، همان شخص را تضعیف کرده باشد، این دو مطلب با یکدیگر تعارض نمی‌کنند بلکه از آن جایی که احتمال اشتباه غیرمعصوم وجود دارد، شهادت یا خبر نجاشی از تضعیف مفضل بن عمر، امری قطعی نیست بلکه چه بسا اشتباه کرده باشد (و چون عادل است، قول او در سایر موارد حجت است) ولی وقتی در مقابل این سخن، حضرت سخنی دیگری می‌گویند، یقین پیدا می‌کنیم که سخن غیرمعصوم، خطا می‌باشد. فلذا از آن جایی که این دو محتوا با یکدیگر تعارض ندارند و قول معصوم بر غیرمعصوم، مقدم است بنابراین در مورد خبر ثقه نیز چنین است یعنی خبر ثقه‌ای که سخن عادل را نقل می‌کند با خبر ثقه‌ای که قول امام صادق علیه السلام را نقل می‌کند، تعارض نمی‌کند، بلکه خبر ثقه‌ای که قول معصوم را نقل می‌کند، مقدم است. بنابراین تضعیف نجاشی بی اعتبار می‌شود و توثیق شیخ مفید، مقدم می‌شود.

وجه دوم:

ابن شهر آشوب در مورد ایشان فرموده است:

و روی صریح النص علیه بالإمامة من أئمة ثقات منهم أخوه علي و إسحاق و المفضل بن عمر الجعفي و معاذ بن كثير و...

۱. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)؛ ج ۴؛ ص ۳۲۱.



بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه: ۳۰

تاریخ: ۱۳۹۹/۱۰/۲۴

درس: فقه بورس و اوراق بهادار

موضوع: تأمین نقدینگی (قرارداد ریپو)

استاد: علی عندلیبی حفظه الله

البته ایشان نفرموده است «ثقاته» که مقصود ثقات امام صادق علیه السلام باشد، بلکه فرموده است «ثقات»، که البته همین نیز دال بر توثیق می‌شود.

وجه سوم:

ایشان در اسانید کامل الزیارات واقع شده است فلذا برای کسانی مثل صاحب وسائل که قائل هستند که تمام روایتی که کامل الزیارات می‌باشند، ثقات می‌باشند، وثاقت ایشان اثبات می‌شود. البته ما این مبنا را قبول نداریم.

وجه چهارم:

ایشان در تفسیر قمی واقع شده است که طبق نظر برخی بزرگان مثل مرحوم خویی، کسانی که در تفسیر علی بن ابراهیم، واقع شده اند، همگی ثقات می‌باشند. این وجه نیز از جهت کبری، محل کلام است.

وجه پنجم:

جعفر بن بشیر از «مفضل بن عمر» روایت نقل کرده است^۱. مرحوم نجاشی در مورد جعفر بن بشیر فرموده است که: روی عن الثقات و رووا عنه^۲. که برخی از این جمله استظهار کرده اند که تمامی مشایخ و شاگردان جعفر بن بشیر، ثقه بوده اند. البته مرحوم خویی و آیت الله سیستانی به این استظهار اشکال کرده اند و فرموده اند که مراد از این جمله این است که: کثیراً از ثقات نقل می‌کرده است و کثیراً ثقات از او نقل می‌کرده اند که نتیجه این می‌شود که بسیاری از مشایخ و شاگردان جعفر بن بشیر، ثقه می‌باشند ولذا برای موارد مشکوک این وجه مفید نخواهد بود زیرا که شبهه مصداقیه می‌شود. لکن به نظر ما این کبری تمام است.

وجه ششم:

اعتماد و توثیق مرحوم شیخ نسبت به ایشان، در تهذیب و استبصار:

۱. الکافی/۲/۲۳۶ [۱/۲۳]: محمد بن یعقوب عن علي بن إبراهيم عن صالح بن السندي عن جعفر بن بشير عن المفضل بن عمر قال قال أبو عبد الله ع الإستبصار/۲/۱۹۸ [۱/۵/۶۷۱]: محمد بن الحسن بن علی الطوسی عن سعد بن عبد الله [ضمیر] عن محمد بن الحسين عن جعفر بن بشير عن المفضل بن عمر قال دخل النجاشي علی أبي عبد الله ع... فقال.
۲. رجال النجاشي/باب الجیم/۱۱۹.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه: ۳۰

تاریخ: ۱۳۹۹/۱۰/۲۴

درس: فقه بورس و اوراق بهادار

موضوع: تأمین نقدینگی (قرارداد ریپو)

استاد: علی عندلیبی حفظه الله

ایشان در ابتدا روایت زیر را نقل می‌کنند سپس مطلبی را بیان می‌کند:

و أما ما رواه محمد بن أحمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن محمد بن سنان عن مفضل بن عمر قال دخلت على أبي عبد الله ع... فقال فأول ما في هذا الخبر أنه لم يروه غير محمد بن سنان عن المفضل بن عمر و محمد بن سنان مطعون عليه ضعيف جدا و ما يستبد بروايته و لا يشر فيه غيره لا يعمل عليه^۱

که در واقع روایتی را که نقل کرده است و سپس در مقام اشکال سندی، فقط نسبت به محمد بن سنان اشکال می‌کند و می‌گوید ایشان ضعیف هستند فلذا مشخص می‌شود که مفضل بن عمر در نظر شیخ ثقه بوده است و إلا می‌گفت که ضعیف است یا حداقل مجهول است، پس این که هیچ گونه تعرضی به مفضل بن عمر نکرده است و فقط متعرض محمد بن سنان شده است، کشف می‌کنیم که مفضل بن عمر در نزد شیخ ثقه بوده است.

البته قبلاً نیز گفته شده است که این قبیل موارد، شهادت بر وثاقت راوی قلمداد نمی‌شود لکن به عنوان مؤید بر وثاقت است، که برای تحصیل اطمینان به وثاقت راوی می‌تواند در کنار سایر وجوه، مفید باشد.

وجه هفتم:

مرحوم صدوق به ایشان اعتماد کرده است و بدو سند فقیه واقع شده است و در مشیخه نیز به ایشان طریق ذکر کرده است، ولذا به دو تقریب می‌توان حکم به وثاقت ایشان نمود:

تقریب اول:

کسانی که در بدو سند فقیه واقع می‌شوند و در مشیخه به آن‌ها طریق ذکر می‌شود، صاحبان کتبی هستند که مرحوم صدوق روایات فقیه را از آن‌ها استخراج کرده است و آن کتاب‌ها معول علیه و مرجع بوده است، فلذا مؤلف آن کتب من جمله «مفضل بن عمر» ثقه می‌شود زیرا که مصداق این جمله مرحوم صدوق هستند که در مقدمه آمده است:

وَ جَمِيعُ مَا فِيهِ مُسْتَخْرَجٌ مِنْ كُتُبٍ مَشْهُورَةٍ عَلَيْهَا الْمُعْوَلُ وَ إِلَيْهَا الْمَرْجِعُ^۲

ولذا وثاقت ایشان اثبات می‌شود، زیرا لازمه این که کتابی معول علیه عند الفقها باشد، این است که مؤلف آن کتاب نیز مورد اعتماد فقها بوده است.

تقریب دوم:

مرحوم صدوق در مقدمه فرموده است که در این کتاب روایاتی را نقل می‌کنم که «أَحْكُمُ بِصِحَّتِهِ وَ أَعْتَقِدُ فِيهِ أَنَّهُ حُجَّةٌ فِيمَا

۱. التهذيب/۳۶۱/۷ [۱/۲۷/۱۴۶۴].

۲. من لا يحضره الفقيه؛ ج ۱؛ ص ۳.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه: ۳۰

تاریخ: ۱۳۹۹/۱۰/۲۴

درس: فقه بورس و اوراق بهادار

موضوع: تأمین نقدینگی (قرارداد ریپو)

استاد: علی عندلیبی حفظه الله

بَيْنِي وَ بَيْنَ رَبِّي تَقَدَّسَ ذِكْرُهُ^۱ فلذا روایتی که از مفضل بن عمر نقل کرده است، صحیحه می‌باشد و راویان آن من جمله، مفضل بن عمر، ثقة می‌باشند.

لکن گفته شد که حکم به صحت با شهادت به وثاقت متفاوت است و تلازمی ندارد زیرا چه بسا حکم به صحت روایت بر اساس دلائلی دیگر همچون موثوق الصدور بودن روایت یا قرائن محفوفه و... بوده باشد، فلذا این جمله در مقدمه، دالّ بر وثاقت راویان کتاب فقیه نمی‌باشد.

پس تقریب اول، تقریب خوبی می‌باشد.

وجه هشتم:

امام صادق علیه السلام بر ایشان اعتماد کرده است و جزو خواص حضرت بوده است فلذا برخی بزرگان در مورد مفضل بن عمر گفته اند که: برای جلالت مفضل بن عمر همین کافی است که امام صادق علیه السلام، برای ایشان یک حدیث اختصاصی توحیدی املاء فرموده اند که در حدّ یک کتاب می‌باشد و در توحید آورده شده است و هر کسی شایستگی دریافت این مطالب را ندارد فلذا مشخص می‌شود که مقامی نزد حضرت داشته است که حضرت این حدیث طولانی را به او املاء کرده اند. روایت آن چنان با عظمت است که نجاشی در مورد آن فرموده است که اسم این روایت کتاب فکر است^۲. پس شخصیت مورد اعتماد امام صادق علیه السلام بوده است.

البته این وجه را می‌توان به عنوان مؤیدی برای وجه اول نیز ذکر شود.

وجه نهم

مرحوم شیخ طوسی در کتاب الغیبه، در زمانی که سفراء ائمه علیهم السلام را نقل می‌کند، می‌گوید که: سفراء ائمه علیهم السلام دو دسته هستند، عده ای مذموم هستند و عده ای دیگر ممدوح هستند^۳، سپس یکی از ممدوحین را «مفضل بن عمر» بیان می‌کند^۴ که از سفرای ائمه (علیهم السلام) بوده است و ممدوح بوده است.

و چه توثیقی از این بالاتر که شخصی سفیر امام و متولی امر امام باشد.

البته برخی گفته اند که صرف وکیل و متولی امر بودن، دلیل وثاقت شخص نمی‌شود ولی در واقع چنین نیست، زیرا مگر

۱. من لا یحضره الفقیه؛ ج ۱؛ ص ۳.

۲. رجال النجاشی، ص: ۴۱۶؛ و له کتاب یوم و لیلۃ، و کتاب فکر.

۳. و قبل ذکر من کان سفیراً حال الغیبه نذکر طرفاً من أخبار من کان یختص بكلّ إمام و یتولی له الأمر علی وجه من الإیجاز و نذکر من کان ممدوحاً

منهم حسن الطریقه و من کان مذموماً سیئ المذهب لیعرف الحال فی ذلك (الغیبه (للطوسی)/ کتاب الغیبه للحجة، النص، ص: ۳۴۵)

۴. فمن المحمودین حمران بن أعین و منهم المفضل بن عمر (الغیبه (للطوسی)/ کتاب الغیبه للحجة، النص، ص: ۳۴۶)



بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه: ۳۰

تاریخ: ۱۳۹۹/۱۰/۲۴

درس: فقه بورس و اوراق بهادار

موضوع: تأمین نقدینگی (قرارداد ریپو)

استاد: علی عندلیبی حفظه الله

می‌شود شخصی وکیل و متولی امر شخصی باشد ولی مورد اعتماد او نباشد، چه برسد نسبت به وکیل امام علیه السلام، پس حتماً مورد اعتماد امام علیه السلام بوده است.

وجه دهم:

روایت اصحاب اجماع مثل یونس بن عبدالرحمن و ابن ابی عمیر و... از ایشان روایت نقل کرده اند. فلذا اگر این مبنا را قبول داشته باشیم، از جهت صغروی اشکالی ندارد، هر چند قبلاً نیز گفته شد که در مورد کبرای این وجه و معنای عبارتی که در توصیف اصحاب اجماع گفته شده است، خدشه داریم.

وجه یازدهم:

ابن ابی عمیر و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از ایشان روایت نقل کرده اند. طبق مبنای کسانی که می‌گویند مشایخ ثلاث «لایروون و لا یرسلون إلا عمّن یوثق به».

وجه دوازدهم:

ایشان کثیر الروایت می‌باشد. طبق مبنای کسانی که قائل هستند که کثرت روایت دلالت بر وثاقت دارد.

وجه سیزدهم:

اجلائی همچون یونس بن عبدالرحمن، ابن ابی عمیر، ابن فضال و... از ایشان، روایت نقل کرده اند. طبق مبنای کسانی که می‌گویند روایت اجلاء از شخصی، دلالت بر وثاقت آن شخص دارد.

وجه چهاردهم:

احمد بن محمد بن عیسی از ایشان با واسطه روایت نقل کرده است. طبق این بیان که: احمد بن محمد بن عیسی بسیار دقت داشته است که از ضعفاء روایتی نقل نشود و اگر کسی از ضعفاء، روایت نقل می‌کرد، او را از قم بیرون می‌کرد، خود او با واسطه از مفضل بن عمر، روایت نقل کرده است فلذا مشخص می‌شود که او را ثقه می‌دانسته است.

لکن همان طور که قبلاً گفته شد، ابن کبری مخدوش است.

وجه پانزدهم:

ابن ولید از ایشان با واسطه روایت نقل کرده است.

طبق این بیان که: ابن ولید که چنان دقتی داشته است که روایات یونس بن عبدالرحمن را در جایی که محمد بن عیسی بن عبید، منفرداً نقل کرده است، استثناء می‌کند و یا روایاتی که محمد بن احمد بن یحیی در نوادر الحکمة از عدّه زیادی نقل کرده است، عدّه‌ای از روایانی که در آن جا آمده است را استثناء می‌کند و می‌گوید که من روایات آن‌ها را نقل نمی‌کنم.

حال که ایشان از مفضل بن عمر، روایات فراوانی نقل کرده است، فلذا مشخص می‌شود که او را ثقه می‌دانسته است.

کبرای این وجه نیز به نظر ما ناتمام است، زیرا که آن استثنائات کشف نمی‌کند که ایشان با واسطه از غیر ثقه حدیث نقل



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه: ۳۰

تاریخ: ۱۳۹۹/۱۰/۲۴

درس: فقه بورس و اوراق بهادار

موضوع: تأمین نقدینگی (قرارداد ریپو)

استاد: علی عندلیبی حفظه الله

نمی‌کرده است، بلکه معنای دیگری دارد که در جای خودش بیان شده است.

وجه شانزدهم:

مفضل بن عمر از اصحاب امام صادق علیه السلام می‌باشد و جزو آن دسته است که ابن عقده او را رجالش نقل کرده است یعنی جزو ۴۰۰ نفری می‌باشد که ثقه هستند، و شاهدش این است که مرحوم شیخ طوسی در رجالش، مفضل بن عمر را در قسم مرتبی که ابتدائاً از رجال ابن عقده استخراج کرده است، آورده است.

وجه هفدهم:

روایات عدیده فراوانی که عمدتاً از امام صادق و امام کاظم علیه السلام می‌باشد و در مورد عظمت مفضل بن عمر می‌باشد و به حدی زیاد هستند که دیگر نیاز به بررسی سندی ندارند و برای انسان اطمینان بلکه یقین حاصل می‌شود که ایشان شخص ثقه و با عظمتی بوده است، که این روایات اکثراً در کتاب رجال کشی آمده است و همچنین در الاختصاص شیخ مفید و عیون الاخبار مرحوم صدوق نیز آمده است، برخی از آن روایات عبارتند از:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ (مرحوم صدوق) قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ أَبِي أَحْمَدَ الْأَزْدِيِّ (ابن ابی عمیر) عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عِ إِذْ دَخَلَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ فَلَمَّا بَصُرَ بِهِ ضَحِكَ إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ إِلَيَّ يَا مُفَضَّلُ فَوَ رَبِّي إِنِّي لِأُحِبُّكَ وَ أُحِبُّ مَنْ يُحِبُّكَ يَا مُفَضَّلُ لَوْ عَرَفَ جَمِيعَ أَصْحَابِي مَا تَعَرَّفَ مَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ فَقَالَ لَهُ الْمُفَضَّلُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ حَسِبْتُ أَنْ أَكُونَ قَدْ أَنْزَلْتُ فَوْقَ مَنْزِلَتِي فَقَالَ عِ بَلْ أَنْزَلْتَ الْمَنْزِلَةَ الَّتِي أَنْزَلَكَ اللَّهُ بِهَا...^۳

روایت دیگر که مرحوم کلینی در روضه کافی نقل کرده است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ الْمِنْفَرِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ أَلَا تَنْهَى هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ عَنْ هَذَا الرَّجُلِ فَقَالَ مَنْ هَذَا الرَّجُلِ وَ مَنْ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ قُلْتُ أَلَا تَنْهَى حُجْرَ بْنَ زَائِدَةَ وَ عَامَرَ بْنَ جَدَاعَةَ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ فَقَالَ يَا يُونُسُ قَدْ سَأَلْتُهُمَا أَنْ يَكْفَا عَنْهُ فَلَمْ يَفْعَلَا

۱. یعنی: آن چه تو می‌فهمی، اگر سایر اصحاب هم می‌فهمیدند، هیچ اختلافی بین حتی دو نفر از اصحاب هم رخ نمی‌داد.

۲. یعنی: گمان می‌کنم مرا بالاتر از جایگاهی که هستم، بالا بردید.

۳. الإختصاص؛ النص؛ ص ۲۱۶.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



جلسه: ۳۰

تاریخ: ۱۳۹۹/۱۰/۲۴

درس: فقه بورس و اوراق بهادار

موضوع: تأمین نقدینگی (قرارداد ریپو)

استاد: علی عندلیبی حفظه الله

فَدَعَوْتُهُمَا وَ سَأَلْتُهُمَا وَ كَتَبْتُ إِلَيْهِمَا وَ جَعَلْتُهُ حَاجَتِي إِلَيْهِمَا فَلَمْ يَكُفَا عَنْهُ فَلَا عَفْرَ اللَّهُ لُهُمَا فَوَ اللَّهُ لَكُنِّيْرُ عَزَّةَ^۱ أَصْدَقُ فِي مَوَدَّتِهِ مِنْهُمَا فِيمَا يَنْتَحِلَانِ مِنْ مَوَدَّتِي حَيْثُ يَقُولُ-

إِذَا أَنَا لَمْ يُكْرَمْ عَلَيَّ كَرِمَتُهَا

أَلَا زَعَمْتَ بِالْعَيْبِ أَلَا أَحَبُّهَا

أَمَا وَ اللَّهُ لَوْ أَحْبَبَانِي لِأَحَبًّا مِنْ أُحِبُّ^۲.

عرض می‌کند که آیا آن دو مرد را از آن یک نفر، باز نمی‌دارید؟

حضرت: مراد شما از آن یک نفر و آن دو نفر چه کسانی هستند؟

می‌گوید: آیا باز نمی‌دارید حجر بن زائده و عامر بن جذاعه را از مفضل بن عمر؟ (یعنی این دو نفر بدگویی مفضل را می‌کرده‌اند) حضرت: ای یونس، از این دو نفر خواسته‌ام که این کار را نکنند ولی گوش نمی‌دهند، آن دو را به نزد خودم فراخواندم و از آن دو خواستم، به آن‌ها نامه نوشتم که از شما می‌خواهم این کار را نکنید ولی با این حال، دست از کار خود بر نداشتند، خدا آن دو را نبخشد، به خدا قسم کثیر (نام شاعر عاشق) نسبت به عَزَّه (نام معشوق او) از آن دو نفر صادق‌تر بوده است که گفته است، سپس حضرت شعری را از او می‌خوانند و سپس می‌فرمایند: به خدا قسم اگر این دو نفر مرا دوست می‌داشتند، کسی را که من دوست می‌دارم، آن‌ها هم دوست می‌داشتند.

روایت دیگر را کشی نقل کرده است:

مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَلْفٍ، قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَسَّانَ الْوَاسِطِيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ بَكْرِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحُسَيْنِ (ع) يَقُولُ: لَمَّا أَتَاهُ مَوْتُ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ كَانَ الْوَالِدُ بَعْدَ الْوَالِدِ، أَمَا إِنَّهُ قَدِ اسْتَرَأَخَ^۳.
چه عظمتی از این بالاتر که حضرت در وصف او فرموده‌اند که بعد از پدر من، پدرم بوده است و با مرگش به راحتی رسید.

روایت دیگر در الغيبة شیخ:

يَحْدُثُ الْإِسْنَادَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ الْمُنْقَرِيِّ عَنِ أَسَدِ بْنِ أَبِي عَلَاءٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ أَحْمَرَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ وَ هُوَ فِي ضَيْعَةٍ لَهُ فِي يَوْمِ شَدِيدِ الْحَرِّ وَ الْعَرَقُ يَسِيلُ عَلَى صَدْرِهِ فَأَبْتَدَأَنِي فَقَالَ نَعَمْ وَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّجُلُ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ الْجُعْفِيُّ نَعَمْ وَ

^۱ بضم الكاف و فتح الثاء و تشديد الباء المكسورة- اسم شاعر. و عزة- بفتح العين المهملة و الزاي المعجمة المشددة- اسم معشوقته.

^۲ الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج ۸ ؛ ص ۳۷۳.

^۳ رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال ؛ النص ؛ ص ۳۲۱.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه: ۳۰

تاریخ: ۱۳۹۹/۱۰/۲۴

درس: فقه بورس و اوراق بهادار

موضوع: تأمین نقدینگی (قرارداد ریپو)

استاد: علی عندلیبی حفظه الله

اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّجُلُ [هُوَ] الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ الْجُعْفِيِّ حَتَّى أَحْصَيْتُ بَضْعًا وَ ثَلَاثِينَ مَرَّةً يُكْرِمُهَا وَ قَالَ إِنَّمَا هُوَ وَالِدٌ بَعْدَ وَالِدٍ^۱.
حضرت بیش از ۳۰ بار به همراه قسم، تکرار کردند که چه خوب مردی است مفضل بن عمر.

روایت دیگر:

حَمْدَوِيهِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ الْوَاسِطِيِّ الْخَزَّازِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْغُبَيْدِيِّ، قَالَ: كَتَبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
(ع) إِلَى الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ الْجُعْفِيِّ حِينَ مَضَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي يَعْفُورٍ، يَا مُفَضَّلُ عَهْدْتُ إِلَيْكَ عَهْدِي كَانَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، ...^۲

یعنی آن عهده‌ی که با عبدالله بن ابی یعفور (که از اجلاء و بزرگان بوده است) داشته‌ام، با تو (مفضل بن عمر) دارم.

و روایات متعدد دیگری که همگی دال بر عظمت و جلالت قدر مفضل بن عمر است.
و مجموعه این روایات و وجوه دیگری که گفته شد، جای شک باقی نمی‌گذارد که ایشان از اجلاء و ثقات بوده‌اند.
گر چه مرحوم نجاشی، برای او تضعیف نقل کرده است ولی در مقابل این وجوه باید بگوییم که آن نقل، اشتباه بوده است و چه
بسا به خاطر مقام بالایی که داشته است، متهم به غلو شده باشد و مرحوم کشی نیز روایتی در غلو ایشان نقل کرده است، البته روایت
مسند هم نمی‌باشد و وجاده است فلذا ارزشی ندارد:

وَجَدْتُ بِحِطِّ جَبْرِيلَ بْنِ أَحْمَدَ الْفَارَابِيِّ فِي كِتَابِهِ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى، عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ وَ إِسْحَاقَ بْنِ
عَمَّارٍ قَالَا: خَرَجْنَا نُرِيدُ زِيَارَةَ الْحُسَيْنِ (ع)، فَقُلْنَا لَوْ مَرَرْنَا بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ فَعَسَاهُ يَجِيءُ مَعَنَا، فَأَتَيْنَا الْبَابَ فَاسْتَفْتَحْنَا فَخَرَجَ
إِلَيْنَا فَأَحْبَرَنَا، فَقَالَ اسْتَحْرِجِ الْحِمَارَ وَ أَخْرِجِ فَخَرَجَ إِلَيْنَا وَ رَكِبَ وَ رَكِبْنَا، فَطَلَعَ لَنَا الْفَجْرُ عَلَى أَرْبَعَةِ فَرَسِخٍ مِنَ الْكُوفَةِ فَتَرَلْنَا فَصَلَّيْنَا، وَ
الْمُفَضَّلُ وَقَفَ لَمْ يَنْزِلْ يُصَلِّي، فَقُلْنَا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَلَا نُصَلِّي! فَقَالَ قَدْ صَلَّيْتُ قَبْلَ أَنْ أُخْرَجَ مِنْ مَنْزِلِي.^۳

که این طور که این جا نقل شده است، یعنی اصلاً اهل نماز نبوده است ولی با آن وجوه و روایاتی که گفته شد، ارزشی برای این

۱. الغيبة (للطوسي) / كتاب الغيبة للحجة ؛ النص ؛ ص ۳۴۶

۲. رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال ؛ النص ؛ ص ۲۴۸.

۳. رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال ؛ النص ؛ ص ۳۲۵.



بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه: ۳۰

تاریخ: ۱۳۹۹/۱۰/۲۴

درس: فقه بورس و اوراق بهادار

موضوع: تأمین نقدینگی (قرارداد ریپو)

استاد: علی عندلیبی حفظه الله

منقولات نیست.

بنابراین روایت سعید بن یسار به هر سه سند، معتبر و صحیح است و لذا دلیل می شود بر صحت وجه چهارم (تأمین نقدی از راه بیع الخيار) می باشد، به این صورت که کالا را می فروشم ولی شرط می کنم که اگر یکسال دیگر پول را پس آوردم، کالا را به من بازگرداند و در این مدت نیز کالا را یا با شرط از او اجاره می کنم و یا مسلوب المنفعة می فروشم. و این طریق برای رهن کامل خانه نیز می تواند وجه شرعی باشد، که کسی که واقعا مستاجر است، خانه را بخرد ولی شرط کنند که اگر صاحب قبلی یک سال دیگر، پول خانه را پس داد، خانه به او برگردد.